خدای محبوب و محبوب خدا

محمداحسان آزادی

یکی از مهمترین پرسش‌های بشر این است که چگونه محبوب خدا شویم؟ از آیات قرآن بر می‌آید که مهم‌ترین راه محبوبیت آن اســـت که خدا را در نزد مردم محبوب کنیم؟ اما پرسش این است که چگونه ما می‌توانیم خدا را در نزد مردم محبوب کنیم تا خودمان در نزد خدا محبوب شـــویم؟ نویسنده در این مطلب بر آن است تا بر اساس آموزه‌های اسلام به این پرسش پاسخ دهد.

***

محبت دو سویه

محبت دو ســـویه اســـت. از همین رو گفته شـــده اگر می‌خواهید بدانید چه اندازه در نزد دیگری محبوب هستید، ببینید تا چه اندازه او در قلب شـــما محبوب است. خداوند در آیه ۵۴ ســـوره مائده می‌فرماید: یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ؛ خداوند آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز خداوند را دوست می‌دارند. جالب اینکه محبت خداوند پیش از محبت خلق است؛ از این روست که خداوند محبت خود را نســـبت به مردم مقدم بر محبت مردم بر خود داشـــته است. پس محبت یک سویه نمی‌شود و اگر کسی محبوب خداست به طور طبیعی خدا هم در نزدش محبوب است.

خداوند در آیـــات ۳۱ و ۳۲ سوره آل عمران می‌فرماید: بگـــو: «اگر خدا را دوســـت دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شـــما ببخشاید و خداونـــد آمرزنده مهربان اســـت.» بگو: خدا و پیامبر او را اطاعـــت کنید. پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافـــران را دوســـت ندارد.

نشانه‌های محبت

برای اینکه بدانیم که ما تا چه اندازه محبوب خداییم بایـــد ببینیم که خدا تا چه اندازه محبوب ماســـت؟ برای شناخت این مطلب می‌توان به دل خود مراجعه کرد و آن را دانســـت ولی بهترین حالت آن است که به اعمال خود توجه کنیم؛ زیرا اگر دل ما در حال دگرگونی اســـت و هر دم گرایش به چیزی دارد و دقیقا نشان نمی‌دهد که خدا تا چه اندازه محبوب ماست، ولی می‌توانیم با مراجعه به اعمال خودمان دریابیم که واقعا ما خدا را چه اندازه دوست داریم.

خداوند نشانه‌های محبوب بودن خود در میان خلق را امـــوری چون اطاعت محض و رضای محض به قضا و قدر خودش می‌داند. در روایات بســـیاری آمده که اگر کسی واقعا کسی را دوست دارد مطیع محض اوست و در برابرش چـــون و چرا نمی‌کند و در آشـــکار و نهان این دلدادگی خود را نشـــان می‌دهد و همه چیزش را فدای محبوبش می‌کند.

مهم‌ترین نشانه‌های محبت عبارتند از:

۱. پیروی و اطاعت: خداوند در آیات ۳۱ و ۳۲ سوره آل عمران می‌فرماید: بگو: «اگر خدا را دوســـت دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.» بگو: «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید.» پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.

از ایـــن آیات به دســـت می‌آید که میـــان پیروی و اطاعت و محبت ارتباط تنگاتنگی است. کسی که محبت دیگری را در دل دارد، مطیع محض اوست و از او پیروی و اطاعت می‌کند. پس اطاعت و اتباع دو نشانه‌ای است که می‌توان با آن دانست که چه اندازه کسی محبوب در نزد ماست. از همین رو اگر اطاعت و پیروی نباشد و به فرمان محبوب پشت شـــود محبت در دل نیست، بر این اساس خدا می‌فرماید اینان کافر بوده و محبوب خدا نیســـتند. امام صـــادق(ع) می‌فرمایـــد: خـــدا را نافرمانی می‌کنی در حالی که اظهار عشـــق و محبت به او داری! این عمل، چیز شگفتی است. اگر محبت تو صادقانه بود، از او اطاعت می‌کردی؛ چرا که دوست، مطیع و فرمانبردار کسی است که دوستش می‌دارد.(بحارالانوار، ج۷۰، ص)

امام صادق(ع) در پاسخ به پرسش برخی اصحاب مبنی بـــر اینکه «آیا خداوند ما را به دوســـتی خویش برگزیده است؟» بااشاره به آیه فوق، فرمودند: «هر کس می‌خواهد بداند که آیا خداوند او را دوست دارد یا نه، باید به فرمان‌های خدا عمل و از ما پیروی کند.»(کافی، ج۸، ص۱۴)

۲- یاد یار: نشانه محبت آن است که همیشه محبوب در یاد و خاطرش است و هرگز از او غافل نیست و از یادش نمی‌برد. از این روست که اگر محبوبش از نظر غایب باشد در دل و جانش حاضر اســـت و خود را در محضر یار و یار را در محضر خود می‌یابد. در روایات اســـت که خداوند به موسی(ع) فرمود: کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نـــام عنی. الیس کل محب یحب خلوه حبیبه؟ ای پســـر

کســـی که می‌خواهد محبوب خدا شود و به درجات عالی از تقرب دســـت یابد باید کاری کند که خداوند محبوب مردمان شود نـــه اینکه مردم از او و خداوندگریزان شـــوند. پس محبوبان خداونـــد دو تخصص دارند: ۱. خلق را با خالق آشـــنا و خدا را در نزدشـــان محبوب می‌کنند.۲. راه رفتن ایشـــان و نیز منش و کنش و واکنش آنان در کوی و برزن و جامعه نصیحت عملی است.

بررسی شیوه‌های محبوب شدن در نزد خداوند

در مقامات انســـانی و تقرب به خدا به جایی می‌رسد که حتی پیامبران به مقام او غبطه می‌خورند.

از پیامبر(ص) روایت اســـت که فرمود: آیا شـــما را از کســـانی خبر دهم که نه انبیا و نه شـــهدا هســـتند، ولی مردم(انبیا و شـــهدا) به مقـــام و مرتبت و جایگاه آنان در پیش خدا که بر منبرهایی از نور هستند غبطه می‌خورند؟ ســـؤال شد :ای رسول خدا(ص) آنان چه کسانی هستند؟ پیامبر(ص) فرمود: آنان کسانی هستند که بندگان خدا را محبوب خدا و خدا را محبوب بندگانش می‌گردانند. سؤال شد: معنای محبوب گردانیدن خدا در پیش بندگانش معلوم است اما چگونه بندگان خدا را محبوب خدا می‌گردانند؟ پیامبر(ص) در جواب فرمود: به چیزی که خداوند متعال دوست دارد دعوت می‌کنند و از چیزی که خداوند متعال بدش می‌آید نهی می‌کنند، پس هنگامی که بندگان خدا، او را اطاعت می‌کنند محبوب خدا می‌گردند و خداوند متعال آنان را دوست می‌دارد.(مستدرک الوسائل، ج۲، ص۱۸۲)

کســـی که می‌خواهد محبوب خدا شود و به درجات عالـــی از تقرب دســـت یابد باید کاری کنـــد که خداوند محبوب مردمان شود نه اینکه مردم از او و خداوندگریزان شوند. پس محبوبان خداوند دو تخصص دارند: ۱. خلق را با خالق آشنا و خدا را در نزدشان محبوب می‌کنند.۲. راه رفتن ایشان و نیز منش و کنش و واکنش آنان در کوی و برزن و جامعه نصیحت عملی است.

انسانی که خداوند در نزدش محبوب است، اعمالی را انجام می‌دهد که نشـــانه محبوبیت خدا در نزد اوست. از جمله این کارها می‌توان به خلق و خوی و منش شخص اشاره کرد که در این روایات و روایات دیگر بسیار آمده است.

امـــام صادق(ع) از پیامبر(ص) نقـــل می‌کند که حضرت عیسی(ع) در پاســـخ حواریون درباره بهترین کسانی که می‌توان با آنان مجالســـت کرد فرموده اســـت: شما با سه گروه معاشـــرت کنید: اول کســـانی که دیدارشان خدا را به یاد شما بیاورد. دوم افرادی که سخن‌گفتنشان موجب فزونی عمل و رفتار نیک، در شما می‌شود و سوم گروهی که عملشان سبب می‌شود تا شما به آخرت‌اشتیاق بیشتری بیابید.(کافی، ج ۱، ص ۳۹)

پس کسی که نگاه به او آدمی را به یاد خدا می‌اندازد و سخنش چنان است که علم و دانش می‌افزاید و عملش آدمی را به آخرت گرایش می‌دهد و از دلبســـتگی به دنیا باز می‌دارد؛ چنین شـــخصی در حقیقت محبت خدا را در دل دارد و در نزد خداوند محبوب است.

انسانی که دوست دارد خداوند همان طوری که نزدش محبوب است، در نزد مردمان محبوب شود کاری نمی‌کند که مردم از او گریزان شوند. وقتی کار خوبی را انجام می‌دهد می‌گویـــد این را به فرمان خدایم انجام داده‌ام و هر گاه از کار زشتی اجتناب می‌کند می‌گوید به فرمان خدایم ترک کردم. مردم به ســـبب این خلق و خوی خوب و زیبایش علاقه‌مند به او می‌شوند و وقتی می‌فهمند که او این کارها را به فرمان خدایی انجام می‌دهد که محبوب اوست، هم او را دوســـت می‌دارند و هم خدایش را دوست می‌دارند و خدایش محبوب آنان می‌شود.

حال در نظر بگیرید که کســـی هر کاری که می‌کند موجبات خشم مردمان و نارضایتی آنان را فراهم آورد. مثلا همانند وهابیون و تکفیری‌ها و داعشـــی‌ها و القاعده‌ای‌ها کارهایی انجام دهد که موجب اســـلام هراسی شود. این گروهها چون مورد نفرت مردمان در جهان هستند، دین و آییـــن و خدایی که آنان را به ایـــن چیزها فرمان داده مغضوب مردمان قرار می‌گیرد و موجب می‌شود که مردم از چنین دین و خدایی نفرت پیدا کنند. چنین رفتاری به طور طبیعی محبوب خدا نیست؛ زیرا به جای آنکه خدا را محبوب مردمان کند، خدا را دشمن آنان می‌کند و مردم از چنین خدایی بیزار می‌شوند و به آن آیین گرایش پیدا نمی‌کنند.

کســـانی که مردم را به زهد در دنیا و عدم دلبستگی به مال و منال دنیوی دعوت می‌کنند ولی خودشـــان در عمل به‌دنبال دنیا می‌روند و به ثروت‌اندوزی و قدرت‌طلبی گرایش دارند، اینان نه آخرت محبوب آنان اســـت نه خدا. پس در عمل به جای آنکه مردم را به آخرت دعوت کنند و گرایش دهند در عمل مردم را به دنیا دعوت می‌کنند و از آخرت‌گریزان می‌سازند. امام صادق(ع) می‌فرماید: کُونُوا دُعَاةً لِلنّاسِ بِغَیْرِ أَلْسِـــنَتِکُمْ لِیَرَوْا مِنْکُمُ الْوَرَعَ وَ الاِجْتِهَادَ وَ الصَّـــلاَةَ وَ الْخَیْرَ فَإِنَّ ذَلِـــکَ دَاعِیَةٌ؛ مردمان را به غیر از زبان و به عمل دعوت به حق کنید تا مردم از شما ورع و پرهیزکاری و تلاش برای آخرت و نماز و کار خیر را ببینند؛ زیرا این برای دعوتگری بهتر اســـت.(الکافی، ج۲، ص۷۸؛ وسائل‌الشیعه، ج۱، ص۷۶؛ وسائل‌الشیعه، ج۱۵، ص۲۴۶)

امـــام(ع) می‌فرماید اگر می‌خواهید مـــا را نزد مردم محبوب کنید نیاز نیست که سخنرانی‌های آتشین و دلیل و برهان قاطع بیاورید و فیلم بازی کنید؛ بلکه با کارهای خوب و کردار و منش و کنش و واکنش نیک ما را محبوب مردمان کنید؛ زیرا وقتی نگاه می‌کنند می‌گویند که این شـــیعه امام صادق(ع) است.

مردم پیش از آنکه به سخن کسی توجه کنند به عمل او نگاه می‌کنند. مفضل در کتاب توحید خود می‌نویســـد: چون سخنان واهی را از آن مرد زندیق دورمانده از رحمت خدا شنیدم، از شدت خشم نتوانستم جلوی خود را بگیرم و گفتم: ای دشمن خدا، ملحد شدی و پروردگاری را که تو را به نیکوترین ترکیب آفریده و از حالات گوناگون گذرانده و به این حد رسانده است، انکار کردی؟ اگر در خود اندیشه کنی و به درک خـــود رجوع‌نمایی، دلایل پروردگار را در وجود خود خواهی یافت و خواهی دید که شـــواهد وجود خدا و قدرت او و نشـــان علم و حکمتش در تو آشـــکار و روشن است.

مرد زندیق گفت: «ای مرد! اگر تو از متکلمانی که با تو، به روش آنان سخن بگویم؛ اگر ما را محکوم ساختی ما از تو پیروی می‌کنیم و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد؛ و اگر هم از یاران جعفَربن محمدصادق هستی، او خود با ما چنین سخن نمی‌گوید و این‌گونه با ما مناظره نمی‌کند. او از ســـخنان ما بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده، ولی دشنام نداده است و در مبحث بین ما و او از حد ادب بیرون نرفته اســـت. او آرام، بردبار و متین و خردمند است و هرگز خشـــم و سفاهت بر او چیره نمی‌شود، سخنان و دلایل ما را می‌شنود تا آنکه هرچه در دل داریم، بر زبان می‌آوریم، گمان می‌کنیم بر او پیروز شـــده ایم. آنگاه با کمترین سخن دلایل ما را باطل می‌سازد و با کوتاه‌ترین کلام، حجت را بر ما تمام می‌کند؛ چنانکه نمی‌توانیم پاسخ دهیم، اینک اگر تو از پیروان او هستی، چنانکه شایسته اوست با ما سخن بگو».(نگاه کنید: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، صص ۳۵۷-۳۵۹)

کســـانی که مـــردم را به زهد در دنیا و عدم دلبســـتگی به مـــال و منال دنیوی دعوت می‌کنند ولی خودشـــان در عمل به‌دنبال دنیـــا می‌روند و به ثروت‌اندوزی و قدرت‌طلبـــی گرایش دارنـــد، اینان نه آخـــرت محبوب آنان اســـت نه خدا. آنهـــا در عمل به جـــای آنکه مردم را بـــه آخرت دعوت کننـــد و گرایش دهند در عمـــل مـــردم را به دنیا دعـــوت می‌کننـــد و از آخرت گریزان می‌ســـازند.

انسانی که خدا و اهل‌بیت(ع) در نزد او محبوب است بایـــد کاری کند که خدا و اهل‌بیت(ع) در نزد مردمان نیز محبوب شوند.

امام صادق(ع) فرمود: «مَعاشِرَ الشیعهِ! کُونوا لَنا زَیْنا وَلا تَکونوا عَلَیْنا شَـــیْنا، قولوا للنّاسِ حُسْنا، واحْفَظوا أَلْسِنَتَکُمْ وَکُفُّوها عَنِ الفُضولِ وقَبیحِ القَوْلِ؛ ای گروه شیعه! زینت ما باشـــید نه باعث ملامت و سرزنش ما، با مردم نیکو سخن بگوییـــد، و زبانتان را حفظ کنیـــد و آن را از زیاده‌روی و زشت‌گویی بازدارید.»(وسائل‌الشیعه، ج۱۲، ص۱۹۳؛ امالی صدوق، ص ۳۲۷، ح۱۷؛ مشکوةالانوار، ص ۱۷۳؛ منتخب میزان الحکمه، ص۲۳۹)

ابی‌اُسامة بن زید می‌گوید: امام صادق(ع)فرمود: سلام مـــرا به هر کس که پیرو ماســـت و به گفته‌های ما گوش می‌کند، ابلاغ کن و از طرف من بگو: «أُوصیکُمْ بِتَقْوی اللهِ عَزَّوَجَـــلَّ وَالْوَرَعِ فی دینِکُمْ وَالاِجْتِهادِ للهِ وَصِدْقِ الْحَدیثِ، وأداءِ الأمانَةِ وَطولِ السّجودِ وَحُسْـــنِ الْجِوارِ... فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْکُـــمْ إذا وَرَعَ فی دینه وَصَدَقَ الْحَدیـــثَ وَأَدّی الأمانَةَ، وَحَسَـــنَ خُلُقَهُ مَعَ النّاسِ، قیلَ: هذا جَعْفَریٌّ، فَیَسُـــرُّنی ذلک وَیَدْخُلُ عَلَیّ مِنْهُ السُّـــرورُ، وقیـــلَ هذا أَدَبُ جعفرٍ وَإذا کانَ عَلی غَیْـــرِ ذلک دَخَلَ عَلَیّ بَلائُه وَقیلَ هذا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ من شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری در دینتان و تلاش و کوشـــش در راه خدا و راســـتگویی و امانتداری و سجده‌های طولانی و نیکو همســـایه‌داری و... سفارش می‌کنم؛ زیرا هر گاه کســـی از شما در دینش ورع داشته باشـــد و راســـت بگوید و امانت را رد کند و اخلاقش را با مردم نیکو گرداند، مردم می‌گویند: این «جعفری مذهب» است و این مرا شـــادمان می‌سازد و می‌گویند: این است روش ادب و تربیـــت امام صادق(ع)، ولی اگر برخلاف این باشد، گرفتاری آن به من می‌رسد و گفته می‌شود که این هم اثر تربیتی امام صادق!!» (حرّ عاملی، وســـائل الشیعه، ج ۸، ص۳۸۹، ح۲)

پس راه محبوب شـــدن در نزد خدا این است که خدا را در نـــزد مردم محبوب کنیم و این تنها با اعمال و رفتار نیک و خوب عملی امکان‌پذیر است؛ زیرا مردم محبت آن کسی را به دل می‌گیرند که کار نیک داشته باشد.

امام صادق(ع) در پاسخ به پرسش برخی اصحاب مبنی بر اینکه «آیا خداوند ما را به دوســـتی خویش برگزیده است؟» فرمودند: «هـــر کـــس می‌خواهد بداند که آیـــا خداوند او را دوســـت دارد یـــا نه باید بـــه فرمان‌های خدا عمل و از ما پیروی کند.»

عمران! دروغ می‌گوید آن کســـی کـــه گمان می‌کند مرا دوســـت دارد؛ اما چون شب فرا می‌رسد چشم از عبادت من فرو می‌بندد. مگر نه این است که هر دلداده‌ای دوست دارد با دلدار خود خلوت کند.(بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۳۹)

محبوبیت در نزد خدا
با ایجاد محبت خدا در مردمان

یکی از مهم‌ترین راه‌های کسب محبت خدا و محبوب شدن در نزد او این است که شخص کاری کند تا خدا در نزد مردم محبوب شود. اگر چنین عملی انجام گیرد، انسان مردم را به سخن کسی توجه کنند به عمل او نگاه می‌کنند. مفضل در کتاب توحید خود می‌نویســـد: چون سخنان واهی را از آن مرد زندیق دورمانده از رحمت خدا شنیدم، از شدت خشم نتوانستم جلوی خود را بگیرم و گفتم: ای دشمن خدا، ملحد شدی و پروردگاری را که تو را به نیکوترین ترکیب آفریده و از حالات گوناگون گذرانده و به این حد رسانده است، انکار کردی؟ اگر در خود اندیشه کنی و به درک خـــود رجوع‌نمایی، دلایل پروردگار را در وجود خود خواهی یافت و خواهی دید که شـــواهد وجود خدا و قدرت او و نشـــان علم و حکمتش در تو آشـــکار و روشن است.

مرد زندیق گفت: «ای مرد! اگر تو از متکلمانی که با تو، به روش آنان سخن بگویم؛ اگر ما را محکوم ساختی ما از تو پیروی می‌کنیم و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد؛ و اگر هم از یاران جعفَربن محمدصادق هستی، او خود با ما چنین سخن نمی‌گوید و این‌گونه با ما مناظره نمی‌کند. او از ســـخنان ما بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده، ولی دشنام نداده است و در مبحث بین ما و او از حد ادب بیرون نرفته اســـت. او آرام، بردبار و متین و خردمند است و هرگز خشـــم و سفاهت بر او چیره نمی‌شود، سخنان و دلایل ما را می‌شنود تا آنکه هرچه در دل داریم، بر زبان می‌آوریم، گمان می‌کنیم بر او پیروز شـــده ایم. آنگاه با کمترین سخن دلایل ما را باطل می‌سازد و با کوتاه‌ترین کلام، حجت را بر ما تمام می‌کند؛ چنانکه نمی‌توانیم پاسخ دهیم، اینک اگر تو از پیروان او هستی، چنانکه شایسته اوست با ما سخن بگو».(نگاه کنید: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، صص ۳۵۷-۳۵۹)

منشأ پیدایش هستی

مهمترین و بنیادی‌ترین آموزه همه پیامبران الهی، آموزه توحید و یگانگی خداوند است؛ نخستین باوری که پیامبران در میان انسان‌ها درانداختند و آن را اصلی‌ترین رمز کمال و سعادت آدمی معرفی کردند، اعتقاد به وجود و نام‌های نیکوی خداوند یگانه است؛ شاید بتوان گفت که در تاریخ دین‌ورزی در روی زمین، کمتر کسانی یافت می‌شده‌اند که وجود خداوند را نپذیرند و عالم را یکسره محصول تصادف بپندارند؛ بلکه هرگروهی، بسته به محیط تربیتی خود، به نیرو یا نیروهایی معتقد بوده که کار خلق و تدبیر امور عالم، به عهده آنهاست؛ قرآن کریم تصریح می‌کند که حتی مشرکان مکه، که در کفر و شرک خود بسیار سرسخت و مقاوم بودند، وجود خدای خالق دانای حکیم و مقتدر را قبول داشتند[1] ولی برای او شریکانی در عرض او قائل بودند که کارهای خداوند را به پیش می‌برند و در عالم هستی مؤثر و فاعل حقیقی‌اند؛ اما به هرحال همواره کسانی بوده و هستند که با انگیزهای گوناگون و گاهی با دستاویز قرار دادن ادله مختلفی، به انکار وجود خداوند پرداخته و اعتقاد مؤمنان را نفی کرده‌اند؛ در نوشتار حاضر یکی از شبهاتی را که پیرامون خالقیت خداوند در فضای مجازی مطرح شده و نفی آن را دست‌مایه نفی وجود خداوند قرار داده است، بررسی کرده و به نقد آن خواهیم پرداخت.

چکیده شبهه

وقتی می‌گوییم: «خدا خالق جهان است» معنای آن این است که جهان، قبل از خلق خدا، معدوم بوده است؛ از طرف دیگر آنچه منشـــأ هســـتی است و آثاری بر آن مترتب می‌شود، باید دارای وجود باشد؛ حال آنکه معدوم هیچ‌گونه تحققی ندارد! پس اگر خدا بخواهد جهان را از نیستی خلق کرده و نیستی، منشأ جهان موجود شود، می‌بایستی زمانی باشد که نیستی با هستی برابر شود و چون برابری نیستی با هستی امکان ندارد، پس صحیح نیست که بگوییم خدا خالق جهان از نیستی است؛ حال اگر بخواهد نیســـتی چیزی باشد که جهان از آن خلق شود، پس نیستی و هستی یکی است؛ حال آنکه جمع شدن دو چیز متضاد (هستی و نیستی) در آن واحد و در موضوع واحد، محال است! این که خدا جهان را از عدم آفرید، در برخی از دعاها هم وارد شـــده است: در دعای جوشن کبیر آمده که: یا من خلق الاشیاء من العدم!

مقدمه

در منطق و فلسفه آموخته‌ایم که مفهوم هستی در مقابل مفهوم نیستی است و هیچ واسطه‌ای میان این دو نیست[2] و این دو مفهوم بر شیء واحد و از جهت واحد، قابل صدق و اجتماع نیستند؛[3] چون اجتماع نقیضین لازم می‌آید و اجتماع نقیضین محال است؛ هنگامی که به عالم واقع می‌نگریم و می‌سنجیم که کدام یک از این دو مفهوم بر عالم خارج از ذهن ما صادق است، می‌بینیم که تنها، مفهوم هستی، صادق است و نیستی همان‌طور که از نامش پیداســـت، نیست! یعنی اصلا نیستی یعنی نیستی و هیچ‌گاه قدم به عالم هستی نمی‌گذارد؛[4] زیرا نیستی و هســـتی، نقیض یکدیگرند؛ بنابراین هیچ‌گاه نیستی منشأ اثر نخواهد بود[5].

هستی، منشأ آفرینش است، نه نیستی!

ذهن انسان‌ها همواره با مسئله آفرینش درگیر بوده و سؤالات مختلفی در این زمینه برایشان مطرح می‌شده است؛ از جمله این پرسش‌ها، مسئله خلق از عدم است: آیا عالم قدیم است و همواره بوده، پس نیازی به آفریننده ندارد؟ یا حادث است و نیاز به خالق دارد؟ ادله ضرورت یکتایی واجب‌الوجود[6]، نفی‌کننده احتمال اول است؛ با پذیرش احتمال دوم (حدوث عالم)[7]، این سؤال مطرح می‌شـــود که چه کسی به جهان هستی داده است؟ آیا جهان معدوم، می‌تواند به خودش هستی بدهد و چیزی را که ندارد (یعنی هستی) به خودش اعطا کند؟ یا این که موجود دیگری می‌بایست به جهان معدوم، هستی داده آن را از ساحت عدم به عرصه وجود بیاورد؟

برخی از ناباوران به وجود خداوند، با ارائه یک تحلیل نارسا و نادرست، کوشیده‌اند تا حدوث جهان را انکار کرده و آن را خودبنیاد معرفی کنند و بر این اساس، نیازمندی جهان به خدای آفریننده را منکر شوند؛ با توجه به مقدمه بحـــث، می‌گوییم: به هیچ روی نمی‌توان برای نیســـتی، حقیقت و بهره‌ای از هســـتی قائل شده و بگوییم عالم از نیستی خلق شده است! پس خلق عالم از نیستی به‌گونه‌ای که نیســـتی، منشأ هســـتی عالم باشد، صحیح نیست؛ ما معتقدیم که خـــدا به عالم و موجودات آن، که در مرحله پیش از خلقت، وجود و عدم برایشان یکسان است (یعنی ممکن‌الوجود[8] بوده‌اند) هستی داده است!

به این مثال توجه کنید: هنگامی که مجسمه‌ســـازی می‌خواهد مجسمه انسانی را بسازد، آیا می‌توان گفت که این مجسمه نبود و الان توسط مجسمه‌ساز موجود شد؟ پاســـخ این سؤال مثبت اســـت؛ اما در عین حال می‌توان گفت که مجســـمه، از قبل موجود بوده اســـت؛ زیرا مواد لازم برای ســـاخت مجســـمه از قبل وجود داشته است؛ هرچند به شکل مجسمه انسان وجود نداشته است؛ بنابر این هم صحیح است بگوییم مجسمه انسان قبلا نبوده و توسط مجسمه‌ســـاز، لباس هستی بر تن کرده و موجود شـــده است و هم می‌توان گفت که مجسمه انسان از عدم خلق نشده است!

خدا عالم را با اینکه نبوده، خلق کرده است به این معنا که هســـتی را به عالم، افاضه کرده است، نه اینکه خدا، عالم را از چیزی به نام عدم خلق کرده باشـــد، تا اشـــکال موردنظر درباره خالقیت او مطرح شـــود!

در تمثیلی دقیق‌تر مسئله خلقت را می‌توانیم به خلقت صور ذهنی در ذهن، تشبیه کنیم[9] هنگامی که در ذهنمان تصویر انســـانی را ایجاد می‌کنیم، آیا تصویر موردنظر قبل از ایجاد صورت ذهنی، وجود داشته یا نه؟ پاسخ این است که: وجود نداشـــته است؛ حال آیا این تصویر از عدم ایجاد شده، به این معنا که عدم منشأ ایجادش شده است؟ پاسخ این است که: عدم که نیستی است و وجود ندارد تا منشأ پیدایش موجود شود؛ بلکه تصویر ذهنی، در حقیقت همان ظهور ذهن اســـت که اکنون خود را در قالب تصویر انسان ظاهر کرده است؛ ذهن بشر چنین قابلیتی دارد که می‌تواند خود را به صورت‌های گوناگون نشان دهد؛ همان‌گونه که وقتی آب را داخل ظرف بلوری دایره‌ای شکل می‌ریزیم، آب درون ظرف، خود را به شـــکل دایره، ظهور و بروز می‌دهد؛ حال اگر همان آب را داخل ظرف بلورین مربع شکل بریزیم، آب درون ظرف، خود را به شـــکل مربع، ظاهر می‌کند؛ در حالی که شکل دایره و مربعِ آب، تا قبل از ریختن آب در ظرف‌ها وجود نداشت و الان هم که موجود شده‌اند، چیزی نیستند که بتوان گفت از عدم ایجاد شده‌اند، بلکه موجود هستند به وجود آب داخل ظرف!

پس بنابر آنچه گفته شـــد، خدا عالم را با اینکه نبوده، خلق کرده است به این معنا که هستی را به عالم، افاضه کرده است، نه اینکه خدا، عالم را از چیزی به نام عدم خلق کرده باشد، تا اشکال موردنظر درباره خالقیت او مطرح شود![10]

چکیده سخن اینکه جهان قبل از خلقت خدا معدوم بود، ولی منشـــأ هســـتی جهان، ذات واجب‌الوجود است، که هستی محض و صرف وجود است نه نیستی! خداوند است که به چیزی که موجود نیست، وجود می‌دهد و آن را موجـــود می‌کند؛ هرچند معتقدیـــم که جهان، قبل از خلقتش معدوم بوده اما این باور به این معنا نیست که عدم و معدوم بودن جهان، منشأ پیدایش جهان است؛ همان‌طور که پرواضح اســـت، عدم، نیستی است و نیستی هیچ‌گونه تحققی ندارد تا بتواند منشـــأ اثر شود؛ بلکه همواره علت پیدایش موجودی که در برهه‌ای از زمان نبوده و بعد تحقق پیدا کرده، امری بیرون از ذات آن است و آن امر نیز کارش وجود دادن به آن ماهیتی است که در زمانی وجود نداشته است؛ پس خداوند به چیزی که موجود نیست، وجود داده و آن شـــیء، موجود می‌شود نه این که نیستی شیء، به خودش هستی می‌دهد!

هنگامی که مجسمه‌سازی می‌خواهد مجسمه انســـانی را بسازد، آیا می‌توان گفت که این مجسمه نبود و الان توسط مجسمه‌ساز موجود شـــد؟ پاسخ این سؤال مثبت است؛ اما در عین حال می‌توان گفت که مجســـمه، از قبل موجود بوده است؛ زیرا مواد لازم برای ساخت مجسمه از قبل وجود داشته است؛ هرچند به شـــکل مجسمه انسان وجود نداشته است؛ بنابر این هم صحیح است بگوییم مجسمه انسان قبلا نبوده و توسط مجسمه‌ساز، لباس هستی به تن کرده و موجود شده است و هم می‌توان گفت که مجسمه انسان از عدم خلق نشده است!

*** مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه**

۱. زخرف/۱۹

۲. «لا واســـطة بین الوجود و العدم»(شیخ اشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشـــراق، ج۱؛ ص۴، موســـسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ ش).

۳. مفهوم هستی(وجود) و نیستی(عدم) نقیض یکدیگرند و در تعریف نقیضین آمده که نقیض هر چیزی رفع آن چیز است (النقیضان هما الأمران المتمانعان بالذات، بحیث یقتضی تحقق أحدهما انتفاء الآخر. ونقیض کل شیء رفعه/جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، ج۱، ص۳۵۰، الشرکة العالمیة للکتاب - بیروت،چاپ: -، ۱۴۱۴ ق). و چون بین وجود و عدم واســـطه‌ای نمی‌باشـــد، بنابراین دو چیز نقیض نمی‌توانند با هم جمع شوند، اهل معقول گویند اجتماع و ارتفاع نقیضین محال اســـت یعنی ممکن نیســـت که امری هم موجود باشد و هم معدوم از جهت واحد و یا نه موجود باشـــد و نه معدوم(سیدجعفر سجادی، فرهنگ معارف اســـلامی، ج۱، ص۱۴۵، انتشـــارات دانشگاه تهران - تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۳ ش).

۴. در کتب فلســـفی بیان شده اســـت که عدم هیچگونه شیئیتی ندارد و محض هلاک و بطلان اســـت.(طباطبائی، سید محمدحسین، نهایةالحکمة، ص۲۱، المرحلةالاولی، الفصل الرابع فی شـــطر من احکام العدم، قم، موسسه نشر اسلامی).

۵. «أن العدم لاتأثیر له»(محقق سبزواری، شرح المنظومة، ج۳، ص۵۳۴، نشرناب - تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹-۱۳۷۹ش).

۶. در کتاب‌های کلامی بحثی با عنوان نفی شـــریک از واجب‌الوجود مطرح است که وجود هر موجود بی‌نیاز از علت به غیر از خدا را نفی می‌کند(فیاض لاهیجی، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص۴۵، انتشارات الزهراء - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۲ ش).

۷. حدوث عالم یعنی تحقق عالم بعد از نبودش، (حدوث، مسبوق بودن وجود است بعدم مطلق/فیاض لاهیجی، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص۳۴، انتشارات الزهراء - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۲ ش).

۸. صدرالمتألهین، الحکمةالمتعالیة فی الاسفار العقلیةالاربعة، ج۲، ص۲۹۸، دار احیاء التراث - بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م.

۹. این مثال برگرفته از عبارت حکما می‌باشد که بیان داشته‌اند وزان موجودات خارجی به خدا همچون وزان موجودات ذهنی ما به ذهنمان است.(إن صفحات نفس الأمر و صحائف الأعیان بالنسبة إلی الحق تعالی کصفحات الأذهان بالنسبة إلینا/ محقق سبزواری، شرح المنظومة، ج۱ ، ص۳۷۳، نشرناب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹-۱۳۷۹ ش).

۱۰. با توجه به اینکه فلاسفه پاسخ‌های مفصلی به این مسئله داده‌اند و آن پاســـخ‌ها دقیق و فنی است، به‌گونه‌ای که برای فهم‌شان احتیاج به دانستن مقدمات فلســـفی می‌باشد لذا برای تکمیل پاسخ می‌توانید به بیانات حکما در بحث ابداع و آفرینش موجودات توســـط خدا مراجعه کنید که بین مقام «لا من شـــیء» و «من لا شـــیء» فرق گذاشته و معتقدند آفرینش و ایجاد موجودات «لا من شیء» است نه «من لا شیء.(صدرالمتألهین، اسرارالآیات، ص۷۶، انجمن حکمت و فلسفه، تهران، چاپ ۱۳۶۰ ش).

چراغ راه

لزوم جذب دیگران با حسن تعامل اخلاقی

قال الامام علی(ع): انکم لن تسعوا الناس باموالکم، فسعوهم بطلاقه الوجه و حسن اللقاء، فانی سمعت رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله) یقول: «انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم».

امام علی(ع) فرمود: همانا شما نمی‌توانید با اموال و دارایی‌های خود دل همه مردم را به دست آورید پس دلشان را با گشاده‌رویی و حسن تعامل اخلاقی به دست آورید. به درستی که من از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: همانا شما با اموال و دارایی‌هایتان نمی‌توانید دل همه مردم را به دست آورید: پس دلشان را با اخلاقتان به دست آورید.[1]

۱- امالی شیخ صدوق، ص ۶۲

حکایت خوبان

تعامل اخلاقی‌ای که دشمن را به مرید تبدیل کرد

مردی از شام به تحریک معاویه با امام حسن(ع) روبه‌رو شد و بدون ذکر مقدمه شروع به ناسزا گفت